

Vortragspredigt: Thomas Jeising

Reformation und nicht nur Reformen

موعظه: توماس یایزینگ

اصلاح دینی و نه فقط اصلاحات ظاهری و جزئی.



1. Warum schon die Reformatoren einen Unterschied zwischen Reformen und Reformation sahen

۱. چرا خود اصلاح‌گران نیز میان «اصلاحات» و «اصلاح دینی (رفورماسیون)» تفاوت قائل بودند؟

وقتی حدود ۵۰۰ سال پیش متن «نظام کلیسایی هومبرگ» برای بررسی به مارتین لوتر فرستاده شد، این موضوع با این پرسش همراه بود که آیا او پیش از اجرای رفورماسیون در ایالت هسن، موافقت خود را با آن اعلام می‌کند یا نه. قرار بود این متن در تاریخ ۲۱ تا ۲۳ اکتبر ۱۵۲۶ در شهر اصلی هسن، در مجمع ایالتی شاهزاده‌نشین در هومبرگ، که هم‌زمان نقش شورای کلیسا را نیز داشت، تصویب شود.

لوتر دربارهٔ جزئیات ۱۴۸ مادهٔ این نظام کلیسایی اظهار نظر چندانی نکرد. او گفت که نمی‌خواهد برای مردم هسن مقررات و دستورالعمل‌هایی وضع کند. اما می‌خواست بر یک تفاوت اساسی میان یک «اصلاح» و تغییرات «رفورماسیون» تأکید کند.

لوتر در نامه‌ای به فیلیپ هسن نوشت که افراد باهوش می‌توانند خیلی سریع اصلاحات خوب و مفیدی طراحی کنند. اما او میان «نوشتن مقررات» و «انجام واقعی آن‌ها» شکاف بزرگی می‌دید.

به اعتقاد او، نخست باید انسان‌ها به وسیلهٔ انجیل مسیح دگرگون شوند؛ تنها پس از آن می‌توان مقررات و نظم‌های لازم را ایجاد کرد، آن هم به هر اندازه‌ای که واقعاً مورد نیاز باشد.

آنچه برای لوتر اهمیت داشت و ویژگی اصلی اندیشهٔ او بود، همین نکته بود: (تغییرات رفورماسیون) در اصل کار خداست؛ خدا از طریق کلام خود عمل می‌کند، نه از طریق برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات صرفاً انسانی.

می‌توان اصلاحات خوبی طراحی کرد، اما این به‌تنهایی به تغییرات منجر نمی‌شود.

اگر امروزه هومبرگ را «شهر رفورماسیونِ هسن» می‌نامند، به این دلیل است که در آنجا واقعاً یک رفورماسیون رخ داد. اما این رویداد بسیار فراتر از اصلاحات متعددی بود که فیلیپ، فرمانروای وقت هسن، پس از شورای کلیسایی هومبرگ در اکتبر ۵۰۰ سال پیش آغاز و اجرا کرد. برای روشن شدن موضوع، به این ساختمان نگاه کنیم:

این بنای چشمگیر هومبرگ، ساختمان محل سکونت راهبانِ صومعهٔ سنت گئورگ است که در قرن سیزدهم تأسیس شد. این صومعه در جریان رفورماسیون، در سال ۱۵۲۷ منحل شد؛ پس از آنکه بیش از ۲۵۰ سال وجود داشت.

وضعیت مشابهی برای بسیاری از صومعه‌های دیگر نیز وجود داشت؛ برای مثال در اشیپایر، که بیش از ۱۰۰ سال قدیمی‌تر بود، یا در هاینه با مجموعهٔ بزرگ ساختمانی آن.

اما اگر کسی فکر کند که در آن زمان فرمانروای ایالت صرفاً املاک ارزشمند را به تصرف خود درآورد و راهبان و راهبه‌ها را به خیابان‌ها فرستاد، اشتباه می‌کند. شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد صومعه‌ها پیش از رفورماسیون نیز از درون دچار ضعف و فروپاشی شده بودند؛ از جمله صومعه سنت گئورگ. زندگی راهبان در بحرانی عمیق قرار داشت و این وضعیت به صورت علنی مورد انتقاد قرار می‌گرفت. حتی نزدیک به ده سال پیش از آنکه نتایج رفورماسیون در هومبرگ آشکار شود، بسیاری از راهبان و راهبه‌ها داوطلبانه به ایمان انجیلی روی آورده بودند؛ با اینکه این تصمیم به معنای از دست دادن حمایت مالی و قرار گرفتن در وضعیت دشوار زندگی بود. آن‌ها به انجیل ایمان آوردند و صومعه‌ها را ترک کردند؛ صومعه‌هایی که روند فروپاشی آن‌ها هر روز بیشتر و سریع‌تر می‌شد.

خودِ لوتر پیش‌تر راهب بود و همسرش، کاتارینا، راهبه بود. فرانز لامبرت، نویسندهٔ نظام کلیسایی هومبرگ، نیز راهب بود. او بعدها ازدواج کرد و نخستین استاد دانشگاه تازه‌تأسیس ماربورگ شد. در هسن، شمار زیادی از کشیشان و راهبان به موعظه‌کنندگان ایمان انجیلی تبدیل شدند و بخش بزرگی از مردم نیز این تحول را مثبت ارزیابی می‌کردند.

بسیاری از مردم خود را از کاتولیسیسمِ آمیخته با خرافات که در آن زمان رایج بود، دور کرده بودند.

در طول قرن‌ها، اصلاحات فراوانی در جنبش صومعه‌ای انجام شده بود، اما اکنون به نظر می‌رسید که این نظام دیگر اصلاح‌پذیر نیست، مگر آنکه یک نوسازی و تجدید روحانیِ درونی رخ دهد.

شهر هومبرگ نه تنها صومعه‌ها، بلکه مدارس بسیار معتبری نیز داشت. اندکی پس از پایان تحصیلاتش، موت ریاست مدرسه علوم انسانی مشهور در ارفورت را بر عهده گرفت.

در آنجا افراد فرهیخته بسیاری گرد هم آمده بودند که می‌خواستند کشور و کلیسا را اصلاح کنند. آنان این اندیشه خوب را داشتند که این هدف بیش از همه از طریق آموزش و پرورش گسترده به دست می‌آید.

آنها فیلسوفان باستان را مطالعه می‌کردند، با یکدیگر تبادل نظر داشتند و بیش از همه نامه‌نگاری می‌کردند. همچنین از انتقاد نسبت به صاحبان قدرت در حکومت و کلیسا نیز هراسی نداشتند.

موت نزد اراسموس روتردامی، که امروزه بسیار شناخته شده است، تحصیل کرده بود. اراسموس در سال ۱۵۰۳ درباره راهبان چنین نوشت: ...

«کمتر گروهی از مردم به اندازه کسانی که خود را برادران پارسا و اهل صومعه می‌نامند، زندگی خوشی دارند؛ هرچند همان نام نخست به اندازه نام دوم نادرست است. زیرا بخش بزرگی از آنان هر چیزی هستند جز پارسا. همچنین هیچ‌کس را به اندازه آنان در خیابان‌ها و کوچه‌ها نمی‌توان یافت. اگر زندگی آنان واقعاً آن‌قدر آسمانی و روحانی بود که ادعا می‌کنند، مرگ آن خادم ترسناک هرگز نمی‌توانست به آنان نزدیک شود. با این حال، در حالی که هر انسان دیگری در این زندگی همچون در سرزمینی بیگانه به سر می‌برد و هر دیدار را همچون پیش‌درآمدی بر جدایی می‌داند، آنان خود را با شادی‌ای خیالی فریب می‌دهند. نخستین وظیفه‌ای که آن را خدمت به خدا می‌دانند این است که چنان از دانش و آگاهی دوری کنند که حتی نتوانند بخوانند.»

«سپس گمان می‌کنند که برای گوش‌های قدیسان ضیافتی باشکوه فراهم می‌کنند، وقتی آیات مزامیر را که فقط از بر خوانده‌اند اما معنای آن را نمی‌فهمند، با صداهای ناهنجار خود در کلیساها زمزمه می‌کنند. برخی از آنان می‌دانند چگونه از کثیفی و گدایی برای خود سرمایه‌ای فراهم کنند و با فریادهای بلند در برابر درِ خانه‌ها تکه‌ای نان گدایی کنند ... این افراد، با چنین وضعی؛ آلوده، نادان و ناتوان، تصور می‌کنند که الگوی رسولان را برای ما به نمایش می‌گذارند.»

انسان‌گرایان (اومانیست‌ها) بر آموزش و دانش عالمانه تکیه می‌کردند و گاهی نیز از سرزنش و انتقاد بهره می‌گرفتند. آنان امید داشتند که دولت و کلیسا از طریق آمیزه‌ای از شناخت علمی، تربیت اخلاقی و ترس از دآوری یا سقوط، نوسازی شوند.

موت هم این رویکرد را دنبال می‌کرد و به همین دلیل در سال ۱۵۱۶ در نامه‌ای به دوست خود، اوبان هِس، چنین نوشت:

«در من - چنان‌که تو می‌دانی - نسبت به تو، مارتین، احترام و ارادتی بزرگ وجود دارد. تو دانشمندی بزرگ هستی، مردی با تحصیلات استثنایی؛ در حالی که من مانند کوریدونِ چوپان، دهقانی هستم که همیشه عادت داشته در میان غازها قدم بزند. اما این را به یقین می‌دانم و بر آن تأکید می‌کنم که تو، موت، دل را بسیار بالاتر از سخن و قلم ارزش می‌نهی.»

لوتر تازه در سال ۱۵۲۴ امید خود را از دست داد که انسان‌گرایان (اومانیست‌ها) واقعاً خواهان رفورماسیون باشند. آنان بر اصلاحاتی تکیه می‌کردند که از نظر فکری خوب طراحی شده بودند، اما نوسازی واقعی باید از طریق عمل خدا در قلب انسان به وجود می‌آمد.

در همین زمان، آدام کرافت از حلقهٔ انسان‌گرایانِ کنراد موت به ایمان جدید رسیده بود، زیرا دریافته بود که انسان بیش از تغییرات بیرونی، به یک نوسازی درونی نیاز دارد.

اما این دگرگونی واقعی تنها از طریق ایمان به کلام خدا و به مسیح معرفی شده در کتاب مقدس امکان‌پذیر بود.

این همان اعتقاد اصلاح‌گران بود و همین نیز نیروی محرکهٔ درونی رفورماسیون به شمار می‌رفت.

پس از آنکه لاندگراف فیلیپ نیز، به‌ویژه از طریق گفت‌وگوهایش با فیلیپ ملانکتون، به این ایمان رسیده بود، آدام کرافت را به عنوان واعظ دربار خود منصوب کرد. او همچنین در شورای کلیسایی هومبرگ سخنگوی اصلی شد، زیرا شاهزاده نمی‌خواست به‌تنهایی دربارهٔ امور کلیسا تصمیم بگیرد.

لوتر پیش از برگزاری این شورا، به‌طور نهایی از انسان‌گراییِ صرف فاصله گرفته بود. این مسئله در موضوعی نمایان شد که لوتر تا اندکی پیش از مرگ خود نیز آن را مهم‌ترین موضوع می‌دانست: اینکه در تغییر و تحول واقعی، عامل اصلی چه کسی است؟ خدا یا عقل انسان و ارادهٔ نیک او؟

اراسموس به ارادهٔ نیک انسان امید داشت؛ اما لوتر به قدرت و فیض خدا امید می‌بست.

به همین دلیل در هسن نیز موضوع اصلی رفورماسیون همین بود: آیا اصلاحات باید بر بینش، اراده نیک و خرد انسانی تکیه کنند؟  
لوتر و دیگر رهبران رفورماسیون هسن راه دیگری را در پیش گرفتند. آنان معتقد بودند که خدا انسان را از طریق کلام خود دگرگون می‌کند. اگر انسان با ایمان به انجیل پاسخ دهد، اصلاحات لازم نیز پدید خواهند آمد و به برکت تبدیل خواهند شد.

به همین دلیل، فیلیپ در نهایت نظام کلیسایی کاملاً جدیدی را که فرانکس لامبرت پیشنهاد کرده بود کنار گذاشت.

در عوض، شبانان و واعظانی آموزش داده شدند که می‌توانستند کلام کتاب مقدس را به مردم اعلام کنند.

در آغاز، تمام امیدها بر خدا و بر قدرت کلام کتاب مقدس قرار داده شد.

2. Wie der kraftvolle neue Glaube aus dem Wort Gottes geboren wird

۲. چگونه ایمان نیرومند تازه از کلام خدا  
متولد می‌شود

بیایید به یکی از متن‌های مهم کتاب مقدس برای اصلاح‌گران نگاه کنیم: رومیان فصل ۱۰ آیات ۹ تا ۱۷.

پولس در اینجا دربارهٔ اعلام و بشارت انجیل به یهودیان سخن می‌گوید، اما اصلاح‌گران به‌درستی این اصل را به همهٔ انسان‌ها تعمیم دادند.

هر کس به عیسی مسیح، نجات‌دهندهٔ قیام‌کرده، ایمان بیاورد، نجات خواهد یافت. زمینهٔ این آیات به‌روشنی نشان می‌دهد که سخن از موضوعی کوچک و کم‌اهمیت نیست. خدا می‌خواهد از طریق ایمان، یک دگرگونی اساسی و بنیادین را در زندگی انسان آغاز کند. رومیان فصل ۱۰ آیات ۹ تا ۱۷.

**الف. انسان به واسطه عیسی دوباره وارد رابطه‌ای زنده با خدا می‌شود**

در کتاب مقدس، انسان بدون خدا «مرده» نامیده می‌شود، اما انسانِ ایماندار، انسانِ زنده است. میان این دو وضعیت، یک زنده‌شدن از مردگان قرار دارد. خدا این معجزه را انجام می‌دهد که انسان بتواند به مسیح و انجیل او ایمان بیاورد. ایمان یعنی اعتماد کردن.

خدا رابطه‌ای بر پایه اعتماد میان خود و انسان برقرار می‌کند. از این پس، هر آنچه انسان انجام می‌دهد، می‌اندیشد، می‌گوید و اراده می‌کند، با خدا پیوند پیدا می‌کند.

اکنون همه‌چیز در ارتباط با خدا قرار دارد. از این پس، همه‌چیز برای خدا انجام می‌شود.

انسان تازه‌ای که از ایمان به وجود آمده است، می‌خواهد با تمام وجود خود خدا را جلال دهد.

## ب. محور ارتباط میان خدا و انسان، کلام خداست

خدا با انسان سخن می‌گوید. او به انسان اعلام می‌کند که چه می‌خواهد.

او نقشهٔ نجات خود را برای انسان آشکار می‌سازد.

انسان باید به این کلام اعتماد کند. او در دل خود ایمان می‌آورد و این

ایمان را با دهان خود اعتراف می‌کند.

انسان با دعا و اعتراف ایمان پاسخ می‌دهد:

«بله، من به تو تعلق دارم. ایمان دارم که گناهانم بخشیده شده‌اند. ایمان

دارم که عیسی این نجات را برای من فراهم کرده است.»

**ج. خدا کلام خود را داده است تا خود را به انسان بشناساند و اعتماد به خود را در او ایجاد کند**

ایمان به خدا از یک تجربهٔ درونی یا احساس شخصی سرچشمه نمی‌گیرد؛ احساسی که ممکن است یک نفر داشته باشد و دیگری نداشته باشد.

کلام خدا این قدرت و ویژگی را دارد که خودِ اعتماد را در انسان به وجود آورد. کلام این کار را از طریق ارائهٔ وعده‌ها و سخنان قابل اعتماد انجام می‌دهد.

کلام خدا به حقیقت سخن می‌گوید و این حقیقت را می‌توان در بخش‌های بسیاری مشاهده کرد.

تمام کتاب مقدس یک موضوع اصلی را دنبال می‌کند: نجات از طریق مسیح؛ آن هم به گونه‌ای که هیچ انسانی نمی‌توانست آن را از خود ابداع کند.

کلام خدا عیسی مسیح را به‌عنوان نجات‌دهنده‌ای کاملاً قابل اعتماد به انسان معرفی می‌کند.

د. ایمانی که از کلام خدا به وجود می‌آید، ایمانی فعال و اثرگذار است که انسان را نو می‌سازد

نخستین نشانهٔ انسان تازه این است که بدون هیچ تردید و قید و شرطی در کنار خدای خود می‌ایستد و می‌گوید:

«من به عیسی ایمان دارم. او نجات‌دهندهٔ من است.»

اما ایمان مرده و بی‌اثر نیست. زنده بودن خود را از این طریق نشان می‌دهد که انسان‌ها را دگرگون و تازه می‌سازد.

تازگی و نو شدن حاصل از ایمان، در زندگی مسیحیان نیز آشکار می‌شود.

### 3. Wo der Glaube an Christus Reformation bewirkt

۲. جایی که ایمان به مسیح، رفورماسیون (اصلاح حقیقی)  
را به وجود می‌آورد

ایمان مسیحی صرفاً یک احساس یا دینداری درونی نیست. این ایمان انسان‌ها را تغییر می‌دهد و در نتیجه، جامعه‌ها را نیز دگرگون می‌کند. در رفورماسیون می‌توان به‌خوبی مشاهده و اثبات کرد که چگونه ایمان جدید، هسن و آلمان را نوسازی و احیا کرد. آنچه این تغییر را به وجود آورد، تنها اصلاحات نبود، بلکه ایمانی بود که به اصلاحات نیروی لازم را بخشید تا واقعاً ثمربخش و مؤثر شوند. اکنون سه نمونه را بیان می‌کنم:

**الف. آموزش و پرورش: کسی که ایمان دارد، می‌خواهد خدا را بشناسد و**

**درباره کارهایی که او انجام داده تحقیق کند**

**لوتر از فرمانروایان و البته از فیلیپ نیز خواسته بود که در چارچوب اصلاحات خود،**

**نظام آموزشی شامل مدارس و دانشگاه‌ها را ایجاد کنند. اما این به‌تنهایی کافی نبود.**

**ایمان باعث شد که مردم بخواهند کتاب‌مقدس را بخوانند. ملت‌های اروپا به ملت‌هایی**

**اهل مطالعه تبدیل شدند، زیرا می‌خواستند کتاب‌مقدس و تفسیرهای آن را بخوانند.**

**سواد خواندن و نوشتن گسترش یافت و همراه با آن، توانایی تفکر منطقی نیز تقویت**

**شد.**

این موضوع به‌ویژه از این واقعیت آشکار شد که برای دختران و برای فقرا نیز مدرسه تأسیس شد. حتی افرادی که در نگاه اول به نظر نمی‌رسید به آموزش نیاز داشته باشند، توانمند شدند تا خودشان درباره زندگی خویش بیندیشند و از طریق مطالعه، راهی به سوی دانش و آموزش بیشتر برای خود باز کنند.

از طریق کتاب مقدس، یک جنبش عظیم آموزشی به راه افتاد. اما این حرکت تنها از بالا و به وسیله حکومت ایجاد نشد، بلکه از پایین نیز، به سبب اشتیاق و عطش فراوان مردم برای یادگیری، به پیش رانده شد.

**ب. اخلاق کاری: کسی که ایمان دارد، نمی‌خواهد فقط برای خودش کار کند، بلکه برای خدا و برای همسایه خود نیز کار می‌کند**

با رفورماسیون، شکوفایی اقتصادی چشمگیری پدید آمد، زیرا بسیاری از مردم نگرش تازه‌ای نسبت به کار خود پیدا کردند. آنان دیگر نمی‌خواستند فقط به اندازه‌ای داشته باشند که زنده بمانند. بلکه می‌خواستند از طریق کار خود، خدا را جلال دهند.

رفورماسیون از یک سو تعلیم داد که انسان نمی‌تواند با کارها و اعمال نیک خود چیزی نزد خدا به دست آورد یا شایستگی نجات را کسب کند.

انسان تنها از راه ایمان عادل شمرده می‌شود.

رفورماسیون از سوی دیگر مردم را متقاعد کرد که باید با سپاسگزاری به خدا خدمت کنند و همسایه خود را محبت نمایند. لوتر درباره اخلاق کاری انجیلی تعلیمات فراوانی داد و از این طریق بنیانی کاملاً متفاوت برای کار و زندگی بنا نهاد. ایمان مشترک نیز دوباره به پایه‌ای برای اعتماد متقابل تبدیل شد؛ اعتمادی که برای فعالیت موفق اقتصادی و روابط سالم اجتماعی کاملاً ضروری است.

**ج. خانواده: کسی که ایمان دارد، در ازدواج و خانواده هدیه‌ای از جانب خدا می‌بیند. در خانواده، ایمان زندگی می‌شود، روابط پرورش می‌یابند و توانایی برقراری رابطه شکل می‌گیرد.**

رفورماسیون بار دیگر به ازدواج و خانواده اهمیت و ارزش تازه‌ای بخشید. الگوی مطلوب دیگر زندگی رهبانی نبود، بلکه یک زندگی خانوادگی سالم همراه با تربیت خوب و آموزش در محیط خانواده به شمار می‌رفت.

رفورماسیون در برابر فروپاشی خانواده ایستاد. وفاداری در ازدواج را تقویت کرد و پیوندهای خانوادگی را استحکام بخشید.

این امر تأثیرات مثبت و چشمگیری بر کل جامعه بر جای گذاشت.

خانواده‌های سالم بهترین محیط برای رشد کودکان و تبدیل

شدن آنان به انسان‌هایی مسئولیت‌پذیر هستند.

خانواده‌های خوب، سلامت جسمی و روانی را تقویت می‌کنند.

آنها همچنین از افتادن افراد، به‌ویژه فرزندان، در مسیر جرم و

بزهکاری جلوگیری می‌کنند.